

## بحثی از اصول و تطبیق آن با مواد ۴۸۸ و ۴۹۶ آ. د. م.

اصل - «الحق ان الامر بالشی علی وجه الایجاب لایقتضی النهی عن ضده...»

در مقاله پیش گفتیم که صحیحیون و اعمیون هر دو دسته به دو دلیل تبادل وصحت السلب استناد جسته‌اند حالا وارد تحلیل معنی تبادل وصحت السلب میشویم :

۱ - **تبادر** - تبادر از باب تفاعل و از مجرد ثلاثی ( بدر - بیدر بدورا ) و بمعنی : ( بدره و بدورالیه اسرع الیه - المنجد ) بنابراین تبادر از حیث لغت عبارت از آن معنی است که زودتر و سریع‌تر از سایر معانی بذهن خطور مینماید و علماء اصول نه فقط در اینجا بلکه در مقام استدلال در جاهای دیگر نیز باین تبادر تمسک نموده و آنرا اماره و علامت حقیقت دانسته‌اند زیرا زودتر از معانی دیگر این معنی بخصوص بذهن خطور یافته و طبعاً در این معنی باید حقیقت باشد - اکنون در مقام این معنی هستیم که در ذهن کدام دسته‌ای از مردم سرعت خطور و اماره علامت حقیقت باید باشد ؟ پاسخ این سؤال بدیهی است سرعت خطور در ذهن و خاطر اشخاصی باید بعمل آید که لفظ مورد استناد در نزد آنان مصطلح شده است .

**اصطلاح** بمعنی قراردادی است که علاوه از معنای لغوی کلمه برای تشخیص معانی دیگر آنرا قبول مینمایند بنابراین اصطلاح همواره این معنی را با خود همراه دارد که در اصل بمعنی دیگری بوده و اکنون در معنی دیگری استعمال شده و عبارت دیگر از حیث دلالت لفظ بر معنی مصطلح همواره در ردیف دوم از مقام کمی و در ردیف اول از حیث کیفی قرار گرفته است مثلاً لفظ صلاة یا ( صلوٰة ) در لغت بمعنی دعا بوده ( الصلوٰة : ارتفاع العقل الی الله لکی نسجدله و نشکره و نطلب سعوته - المنجد ) بعد از این معنی در اثر وضع شارع منحرف گردیده و بمعنی حرکات و الفاظ مخصوصی اختصاص یافته که معروف است و ما در فارسی آنرا نماز میگوئیم پس این معنی برای لفظ صلوٰة از این حیث که اول برای این معنی وضع نشده بوده در ردیف دوم از جهت کمی و از این جهت که برای معنی دومی مصطلح شده و طوری است که معنی اولی بذهن کمتر خطور میکند از حیث کیفی در ردیف اول قرار گرفته است - در این صورت اصطلاح و وضع لغوی همیشه این فرق را باهم خواهند داشت - همچنین در مقام مقایسه کلمه **ابلاغ** که در لغت بمعنی رساندن است در اصطلاح قانون عبارت از رساندن اوراق و احکام دادگاه بوسیله مأمور ابلاغ بکیفیتی که در قانون مقرر است میباشد دقت در تاریخ اصطلاح بما نشان می‌دهد که این تغییر معنی در آغاز بجهه وضعی صورت گرفته و در انجام کار بجهه صورتی درمی‌آید - یعنی طبعاً هر اصطلاحی شکلی را که در آغاز کار به خود گرفته بوده در انجام آن شکل را کم و بیش

## بحثی از اصول و تطبیق آن

از دست داده است - مخصوصاً مفاهیم اجتماعی که حقیقت آنها بیشتر با شخصیت و کردار و رفتار کسی یا عده‌ای که این مفاهیم را اصطلاح کرده وابستگی نزدیک را دارا می‌باشد.

البته در مذاهب و ادیان هم با اینکه شارع شخص واحدی بوده ولی بوسیله عده‌ای که در زمان وقوع بارقه حقیقت در اطراف او بوده و مستقیماً تحت تربیت وی قرار می‌گرفته‌اند و با وضعیتی که بعداً پیش آمده این حقیقت بیشتر جلوه‌گر است.

در هیئت اجتماع دموکراسی نیز که هیئت مقننه جای مذاهب را در تشریح و تقنین می‌گیرد از این تغییر وضعیت فارغ نمی‌باشد - مثلاً :

لفظ صلوة اولین بار که از طرف شارع مقدس برای مجموعه از حرکات و اذکار مصطلح شد حتماً منظور از آن این اذکار و حرکات خشک و خالی از روح نبوده و این حرکات بطوریکه مجموعه آن نشان می‌دهد بمنظور جمع و حضور ذهن در معرض باری تعالی در مقام تعظیم و سجود و تشکر درست شده است و طبیعی است که قائلین و پیشوایان در صدر اسلام که زیر نظر مستقیم شارع تربیت شده بودند این حضور ذهن و خشوع واقعی را دارا بوده‌اند حدیثی که راجع به آوردن تیغ یا تیر از پای امیرالمومنین **علی ابن ابی طالب** در حال سجود ذکر شده شاهد همواره زنده این بیان است والا اگر این معنی را از نماز سلب کنیم یکنه عده الفاظ و حرکاتی باقی میمانند که بیشتر بورزش سوئیدی شبیه‌تر است تا انجام عمل دینی همچنین کلمه ابلاغ که از طرف مقنن برای رساندن برگهای صادره از دادگاه بطرف دعوی با کیفیت مخصوصی وضع گردیده در موقع وضع بدیهی است که تمامی نکات و دقائق ابلاغ در نظر خود مقنن مجسم بوده و تمامی شرائط در تحت مواد مخصوصی قید و درج شده است ولی در عمل همانطور که از عبارت نماز جز نقلیه زبان و تکرار ارکان چیز دیگری نمانده الفاظ قانونی نیز یواش یواش مفهوم واقعی خود را از دست داده و فقط شامل ارکانی از تظاهرات و اسقاط تکلیفی از مواد مندرج در قانون گردیده است.

از نظر روان‌شکافی اجتماعی تشریح این معنی و فهمیدن کیفیت آن آسان است از اینقرار که در آغاز اصطلاح چه از طرف شارع و مقنن و چه از جهت قرابت بارقه حقیقی که اجتماعی را تکان داده و برای وضع چنین اصطلاحاتی مهیا و آماده ساخته است - معنی و لفظ با همان حقیقتی که بدان اصطلاح شده بودند توأم و باهم مدتی حرکت میکنند کم کم هر قدر که از منبع حرکت دورتر شده و تاریخ بجلو می‌آید حقائق که باطبع گستاخ و بی‌انضباط بشر سازگار نیست متروک مانده ولی در مقام ترس از مجازات صورت ظاهر الفاظ که برای حقایقی از معانی وضع شده اند فقط حفظ میشود .

در اینجا وضع صدر اسلام که اینهمه از طرف علماء در شرایع و احکام جرو بحث نشده بود معیناً عمل به تکالیف حتماً از اینموقع آسانتر و بهتر از حالا عمل میشد و در مقام مقایسه در صدر شریعت با وجود قوانین ناقصی که در آنموقع بطور مبهم از قوانین خارجی اکتساب شده بود معیناً عمل بتکالیف قانونی در اثر تربیت بارقه حقیقی که

## بعضی از اصول و تطبیق آن

در اوائل هر انقلاب صمیمانه حکمفرما است جدی تر و صحیح تر بوده این مراتب را تأیید مینماید .

با این وصف علت سرگیجه ای که علماء اعمیون برای اثبات صحت نظریه خودشان در استناد به این حدیث امام علیه السلام گرفته اند :

( بنی الاسلام علی خمس : الصلوة والزکات والحج والصوم والولاية ولم یناد احد بشیئی کمانودی بالولاية فاخذ الناس باریع وترکوا هذه فلوان احدا ضام نهاره وقام ليله ومات بغير ولاية لا یقبل له صوم ولا صلوة ) روشن میشود زیرا این دسته از علما در مقام استدلال میگویند امام علیه السلام با اینکه صوم و صلوة را بدون ولایت مقبول نمی دانند بدان تلفظ فرسوده اند پس استعمال اصطلاح هم در صحیح و هم در صحیح و فاسد هر دو صحیح بوده است در صورتیکه این طرز بیان بیشتر بمغالطه شبیه است تا باستدلال زیرا :

اولاً - منظور امام ع این بوده که فقط به صلوة صحیح میتوان اطلاق عبارت صلوة را کرد ولی بدیهی است برای اینکه عدم اطلاق عبارت صلوة را در قاسد آن بیان فرمایند ناگزیر از استعمال عبارت خود صلوة بوده اند مثل اینکه بگوئیم آب گل آلود آب نیست باقید عبارت ( نیست ) اطلاق لفظ آب را از آب گل آلود سلب کرده ایم نه اینکه اطلاق آب را در آب گل آلود صحیح دانسته باشیم و بطور کلی اطلاق لفظ آب یا صلوة در آب صحیح و صلوة صحیح است و درحقیقتی که برای مفرد لفظ ( آب یا صلوة ) وضع گردیده استعمال میشود و قتیکه باین الفاظ مفرد الفاظ دیگری اضافه شدند مضاف و مضاف الیه در حین ترکیب حقیقت دیگری را دارا میباشند که غیر از حقیقت اولی یعنی طبعاً آب مجرد با آب مضاف مانند ( آب میوه ) درحقیقت یکی نخواهند بود .

ثانیاً - اشتباهی که برای اعمیون روی داده از اینجا ناشی شده است که تصور کرده اند صلوة فاسد مانند صلوة صحیح هر دو کلمه مرکب از مضاف و مضاف الیه میباشد در صورتیکه برای تفهیم معنی صلوة صحیح تنها خود کلمه صلوة کافی بوده و کلمه صحیح عبداً از نظر مقایسه با صلوة و فاسد در تفهیم مطلب بدان اضافه شده است و اضافه آن از ناچاری است در صورتیکه در صلوة فاسد بواسطه عارض شدن فساد بعد از صحت از اضافه فساد بدان ناگزیر میباشیم .

بنابراین میتوان در مقام تحلیل مطالب اینطور بیان نمود که مصطلحات در حیات اصطلاحی خود بسمه نوع تطور دچار میشوند البته این سه تطور غیر از معنی لغوی کلمه پیش از اصطلاح میباشد: مثلاً کلمه صلوة در اصل لغت بطوریکه دیدیم بمعنی دعا بوده بعداً از طرف شارع بارکان و اذکار مخصوص اصطلاح میشود این اصطلاح طبعاً روی صلوتی می افتد که صحیح و کامل و غیر فاسد است - بعداً در اثر جهل یا مسامحه فساد عارض معنی صلوة میشود بنابراین در مقابل صلوة فاسد نیز عرض اندام مینماید که حقیقت این صلوة فاسد درحقیقت از صلوة که بمعنی صحیح آن اطلاق میشد سواء و علیحده است - پس از عارض شدن فساد به حقیقت سالمی طبعاً یک معنی مشترکی که جامع مشترک خصوصیات هر دو مفهوم صلوة صحیح و فاسد است از این دو معنی سالم و فاسد انتزاع

## بحثی از اصول و تطبیق آن

میگردد و این معنی کلی شامل تمامی اقسام و همه تطوراتی که حقیقت اصطلاح صلوة از اول تا آخر دربر گرفته است میباشد. چون در مقابل با صلوة فاسد کلمه صحیح بصلوة صحیح اضافه گردیده از اینجهت کلمه صلوة بعد از این بیشتر به معنی صلوة جامع مشترك بین صحیح و فاسد بطور اجمال اطلاق شده است و الا بدیهی است که نه کلمه صلوة بلکه تمامی مصطلحات در همه علوم در اول بقسمت صحیح آن اطلاق میشده است لایغر .

ثالثاً - اعمیون این نکته را فراموش کرده اند که از نظر روانشناسی اجتماع اسلامی بنای مذهب طوری است که حقیقت تمامی مذهب در فرد فرد تمامی وظائف و تکالیف شرعی ظاهر گردیده است .

نه فقط مذهب این فضیلت را دارا است حتی در مسالک و مذاهب اجتماعی نیز این حقیقت کم و بیش آشکار است و اگر بخواهیم از نظر دقیق مطلب موشکافی گردد این فرق همواره بین حقائق اجتماعی و حقائق علمی ققط و ثابت و پابرجا است؛ در علم مثل این است که هر حقیقتی و هر لفظی علیحده از حقیقت دیگر مستقل و منفصل بنظر میرسد مثلاً از نظر علم شیمی فورمول آب  $H^2O$  مستقل از فورمول کلرور دوسدیم  $Cl_{2a}$  - و نمک طعام ) به حیات خود ادامه می دهد اما در مفاهیم اجتماعی و حقائق شرعی یعنی احکام و تکالیف طوری بهم وابستگی دارند که در عین تفکیک و تجزیه از همدیگر جزء لاینفک یکدیگرند و بهمین جهت امام ع با کمال صراحت ولایت را متمم مفهوم صلوة دانسته اند مثل این است که احکام شرعی و تکالیف مذهبی در واقع در هیئت اجتماع خود یک موجودیت واحدی را تشکیل میدهند بایتمنی که اگر کسی نماز را با تمام شرائطش قبول کرده و بجا آورد ولی ولایت را که ایمان و تصدیق بحقیقت ائمه اطهار علیهم السلام است قبول ننمود حقاً او را مسلمان نمی توان گفت کما اینکه اگر کسی در وفاء به عهد در معامله بیع خیلی مرتب و صحیح رفتار کرده ولی در قسمت اجاره و ضمان یا حواله به تعهد خود عمل ننمود او را مرد قانون شناس و مکلف صحیح العمل نمی توان دانست و همچنین در قانون آئین دادرسی مدنی اگر مقررات مربوط با بلاغ بهم بخورد مثل این است که تمامی مقررات بهم خورده است .

اگر فراموش نکرده باشیم در بیان معنی تبادل و بودیم حالا باید به بینیم تبادل بمعنی سرعت خطور بذهن ممکن است هم در صحیح و هم در باطل و فاسد در آن واحد میشود یکجا جمع یا نه ؟ در بدایت نظر وقوع این امر محال مینماید زیرا در عمل طبعاً یکی از این دو معنی ( معنی صحیح - معنی فاسد ) زودتر از دیگری در ذهن حاضر شده و هر کدام که زودتر از دیگری حاضر شده استعمال لفظ در همان معنی حقیقت بوده است - و بعبارت دیگر چون این دو معنی باهم متضاد بوده باهم متعارض میباشد حضور دو معنی متضاد چون باهم متعارضند در آن واحد در ذهن غیر ممکن خواهد بود مثل این است که علت عمده اشکال مسئله عدم توجه بتاريخ تطور اصطلاحات بوده و دقت در این موضوع حل مشکل را بر ما آسان خواهد ساخت و آن اینکه ؛ بطوریکه گفتیم در اول زمان اصطلاح صلوة یا هر کلمه دیگر حتمی است که بمعنی صحیح کلمه مصطلح گردیده یعنی در اوایل اصطلاح اساساً معنی ناصحیح کلمه محال بوده بنظر برسد زیرا بنای شرع و قانون بر قسمت صحیح صلوة و بلاغ استوار شده است بعداً که فساد بمعنی صحیح اضافه و عارض گردیده

## بعضی از اصول و تطبیق آن

طبعاً کلمه صحیح نیز درمقابله با آن ناچار اضافه شده و چون دو کلمه مرکب (مضاف و مضاف‌الیه) (صلوة صحیح با صلوة فاسد ابلاغ صحیح با ابلاغ غلط) با هم مقابله نموده اند - بنابراین در مقام اضطراب کلمه صلوة بقسمت جامع مشترك و ترکیب اضافی (صلوة صحیح و صلوة فاسد) اطلاق شده است پس این اطلاق حقیقی نیست زیرا در بدایت چنین اطلاق حقیقت نداشته بعداً فساد که برحقیقت عارض گردیده این اطلاق را محلی از اعراب پدید آمده است بنابراین با موشکافی در این موضوعات اشتباه اعمیون رفع و از اینجهاست معروض میتوان گفت از جهتی (یعنی از جهتی که اطلاق کلمه مصطلح در اول فقط بقسمت صحیح آن اصطلاح شده) ادعای صحیحیون صحیح و از جهت دیگر (یعنی از جهتی که در مقام تطور حقیقت اصطلاح از حیث عارض شدن فساد بر آن) ادعای اعمیون نیز صحیح خواهد بود.

از بحث و تحلیل و تجزیه بالا چنین نتیجه گرفتیم که محال است هم صحیح معنی لفظ یا کلمه‌ای و هم فاسد آن در آن واحد بذهن خطور نماید که علماء اصول آنرا تبادر نامیده اند عدم توجه به کیفیت تبادر موجب این سوءتفاهم گردیده است که ما آنرا روشن ساختیم یک نکته دیگر که ما باید از آن نتیجه بگیریم باقی است و آن اینکه اگر بحث علماء اصول در این قسمت صحیح و اعم تنها ناظر بظاهر مصطلحات باشد چندان بحث مفیدی نخواهد بود ولی نتیجه بحث را اگر اینطور بیان کنیم که نظر عمده از بحث توجه بمعنی حقیقی کلمات است در اینصورت یکی از بهترین مباحث اصولی بوده و از نظر اجتماع هم این فائده را خواهد داشت که اگر در مملکتی ظاهراً رژیم مشروطیت یا سوسیالیسم برقرار و باطناً بدان عمل نشده از نظر صحیحیون آن مملکت نه مشروطه و نه سوسیالیست هیچکدام نیست و از نظر اعمیون که بفاسد و صحیح معنی بهر دو اطلاق اصطلاح را شامل میدانند ممکن است این قبیل ممالک را مشروطه و سوسیالیست بدانیم.

## ۴ - صحت السلب :

صحت السلب عبارت از این است که در موقع بیان اصطلاح سلب معنی اصطلاح در فاسد آن صحیح باشد مثلاً نماز فاسد یا ابلاغ غلط را بتوان گفت که نماز و ابلاغ نیستند (از نظر صحیحیون) و عدم صحت السلب برعکس آنست (از نظر اعمیون) مختصر دقت این موضوع را روشن میسازد که اساساً صحت السلب یا عکس آن به تنهایی دلیل مستقلاً نیست و این دلیل در واقع نتیجه‌ای است که از دلیل اولی تبادر بذهن گرفته شده - زیرا :

۱ - اگر تبادر بذهن در معنی صحیح کلمه صحیح باشد صحت السلب در قسمت معنی فاسد کلمه از آن درست شده است و عبارت دیگر این دو تفاهم دنبال یکدیگر قرار گرفته و مستلزم یکدیگر بوده و یکی نتیجه دیگری است .

برای اینکه مطالب روشن شود حرکت تفاهم را که از تبادر بصحت السلب رسانده بودیم وارونه از صحت السلب به تبادر حرکت مینمائیم یا بمعنی میگوئیم صحت السلب وقتی درست است که در معنی فاسد اطلاق صحیح مصطلح بذهن تبادر نماید و اگر خلاف آن (تبادر صحیح) جایز گردید صحت السلب به خودی خود مرتفع شده و عدم صحت السلب جای گیر آن خواهد گردید .